

## مفهوم‌شناسی «توکل» و نتایج آن از منظر نهج‌البلاغه

سیدصدرالدین موسوی جشنی\*

مسعود درودی\*\*

### چکیده

توکل از مفاهیم اخلاقی و عرفانی فرهنگ اسلامی است. علمای اخلاق با تأسی به قرآن، مسلمانان را به تحقق عینی این مفهوم در زندگی فردی و اجتماعی خود توصیه کرده‌اند و عارفان از آن، به‌عنوان یکی از مقامات عرفانی یاد کرده و پشت‌سرگذاشتن آن را برای هر سالکی ضروری دانسته‌اند. منابع اخلاقی و عرفانی ما، مشحون از ضرورت رویکرد به توکل است. توکل در نهج‌البلاغه، هم در معنای اخلاقی و هم در معنای عرفانی به‌کار رفته است. علی (ع) در نهج‌البلاغه، از جهات مختلف بر اهمیت توکل تأکید کرده و آن را پایه ایمان، عامل متانت اخلاقی، راهی برای دستیابی به فقر عرفانی و عامل تفکر دانسته‌اند. توکل در این کتاب هرگز جانشین کوشش آدمی معرفی نشده است، بلکه توکل در جایی کاربرد دارد که دست آدمی از اقدام آن کوتاه است. تلاش نگارنده در این مقاله، بررسی مفهوم توکل در اندیشه شیعه براساس کتاب مهم نهج‌البلاغه (مهم‌ترین کتاب مذهب شیعه) است.

**کلیدواژه‌ها:** امام علی (ع)، نهج‌البلاغه، توکل، اندیشه شیعی، عرفان، اخلاق.

### ۱. مقدمه

از زمانی که علم جدید در جهان رو به رشد نهاد، کم‌کم این توهم برای بشر به‌وجود آمد

\* عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) sadrmoosavi@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران masouddarroudi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۵

که از برقراری ارتباط با آسمان (امور معنوی و متافیزیکی) بی‌نیاز است؛ در نتیجه، به تعبیر قرآن، علیه خدا و امور معنوی و فراطبیعی طغیان کرد. به دنبال چنین تصویری، مکتب‌های بشری، از جمله اگزیستانسیالیسم و لیبرالیسم، عرصه را برای فعالیت خود باز و گسترده یافتند. اگزیستانسیالیسم با محروم‌ساختن انسان از مفاهیم کلی اخلاقی و لیبرالیسم با نفی تقدس، مشکلات روحی - روانی انسان را چند برابر کرد و به دنبال آن، بحران‌های زیادی (از قبیل بحران معرفتی، از خود بیگانگی، و تنهایی) پدیدار شد که سلامتی روحی و جسمی انسان را به خطر انداخت. راه نجات کجاست؟ در آموزه‌های اسلامی - به ویژه آموزه‌های شیعی - اگر انسان عصر جدید به خدا توکل کند، می‌تواند در برابر این بحران‌ها بایستد و بر آنها فائق آید. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا صرف توکل برای پیشبرد کارها و نیل به اهداف کفایت می‌کند. اراده انسانی در برابر توکل به خداوند چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

از سوی دیگر، توکل یکی از مفاهیم مهم در اندیشه شیعی محسوب می‌شود.

با این مقدمات، در این مقاله سعی شده است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا «توکل» - به عنوان مهم‌ترین نص شیعی - از منظر نهج‌البلاغه با اراده منافات دارد یا نه. در چه مسائلی می‌توان توکل کرد و در چه مواردی توکل معنا ندارد؟ همچنین اهمیت این فضیلت اخلاقی - دینی در رفع یا کاهش آلام و مشکلات و بحران‌های انسان معاصر بررسی می‌شود.

بی‌معنایی نیز همانند سایر بحران‌ها، در سایه توکل رنگ می‌بازد، چراکه توکل بدون اعتقاد به خدا حاصل نمی‌شود؛ پس انسان جویای معنا از طریق نیاز به معنا به توکل رو می‌آورد و این نیاز (نیاز به پیدا کردن پشتوانه قوی و ماندگار) در نهایت به جست‌وجوی خدا رهنمون می‌شود. وقتی خدا پیدا شد و به بزرگی در دل نشست، به حیات فرد معنا می‌دهد و این معناداری دست‌کم تا زمان اعتقاد به خدا وجود خواهد داشت. چه بسا که شخص از طریق تجربه حضور خدا، به‌طور دائم به او پی برد و اعتقاد پیدا کند و در تمامی زندگی با او باشد و به او عشق ورزد. پس توکل در عصر جدید کارایی زیادی می‌تواند داشته باشد.

تأکید فراوان متون دینی، به ویژه قرآن کریم و نهج‌البلاغه، بر توکل و اعتماد به خدا و معرفی نمونه‌های زیادی از متوکلان در این منابع، نشانگر آن است که توکل تا چه حد در رسیدن آدمی به کمال و در دستیابی به آمال و اهدافش مؤثر است. به‌رغم اهمیت توکل، نباید از یک نکته غافل بود و آن اینکه این مفاهیم و به‌طور کلی بیشتر مفاهیم دینی،

همچنان که در طول تاریخ ادیان شاهد بوده‌ایم، همیشه در معرض آفت سوء برداشت بوده‌اند و هستند. در طول تاریخ اسلام و عرفان اسلامی نیز تفسیرهای متفاوتی از این مفاهیم شده و گاهی برخی از تفسیرها به گونه‌ای بوده که آنها را از معنای اصلی شان خارج ساخته است. از این جهت، ضرورت دارد در مورد این مفاهیم بازنگری خاصی صورت گیرد تا معنای اصلی و حقیقی آنها از معنای تحمیلی بازسانده شود. واضح است که بدون معیار روشن نمی‌توان آنها را نقد و بررسی کرد؛ و در این زمینه، بی‌شک به دو معیار عقل و متون معتبر و مقدسی نظیر قرآن و نهج‌البلاغه باید توجه کرد. با مقایسه آثار عرفانی نوشته‌شده در این حوزه و منابع یادشده، معلوم می‌شود که فاصله این آثار با آن منابع زیاد است و باید برای کم کردن این فاصله اقدام کرد. تردیدی نیست که با توجه به ادعای اهل عرفان و تصوف، گفته‌ها و کنش‌های آنان باید دست کم با قرآن هماهنگ باشد، اما مقایسه‌ها این‌طور نشان نمی‌دهند، بلکه گاه نقض غرض هم حاصل می‌شود.

به همین جهت، در این مقاله سعی شده است ضمن بررسی مفهوم توکل در نهج‌البلاغه و براساس آن، تعریف رایج این مفهوم در میان صوفیه نیز نقد و بررسی شود؛ و البته بررسی مفهوم توکل در نهج‌البلاغه با هدف بازآفرینی و خوانش دوباره و شناخت جایگاه و اهمیت توکل با بهره‌گیری از روش معناشناختی انجام شده است.

## ۲. اهمیت توکل

توکل از مهم‌ترین مقامات عرفانی است که سالک باید همه تلاش خود را برای تحصیل این مقام به کار گیرد. سالکی که به مقام توکل و اعتماد بر وعده‌های خداوند دست نیابد، به یقین تا تحصیل کمال، مسافت زیادی پیش‌رو دارد. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که توکل، حلقه واسط میان تلاش‌های پیشین سالک با نهایی‌ترین مقامات او یعنی رضاست؛ و به بیان روشن‌تر، توکل به رابطه بنده (سالک) و خدا (مقصود) عینیت می‌بخشد.

«ابوطالب مکی» اهمیت توکل را تا بدان حد می‌داند که طعنه بر توکل را طعنه بر ایمان و دوستی توکل را دوستی ایمان می‌شمارد (مکی، ۱۳۸۱: ۵). از نظر مکی، مؤمن باید بر روزی‌رسان بودن خدا بیش از تلاش خود ایمان داشته باشد تا به مرحله توکل دست یابد.

اهمیت توکل تا بدان حد است که هر کس به تحصیل آن توفیق یابد، خداوند مائده‌های آسمانی خویش را نصیب او می‌کند. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

از نظر امام علی(ع)، هیچ موجودی جز خدا سزاوار توکل نیست، چراکه خداوند هیچ پناهنده‌ای را نمی‌راند (قمی، ۱۳۷۰: ۱۱۵). امام علی(ع) در این دعا به نیکی تأکید کرده است که هر که به خدا پناه آورد، خداوند بی‌پناهی نمی‌گذارد و هر که خدا را برای پناه دادن و دستگیری کردن کافی بداند، پروردگار او را به بلا تسلیم نمی‌کند. اهل توکل همان پناهندگان خدا و تسلیم‌شده‌های او هستند و از اهمیت توکل آگاه‌اند، چراکه نیک می‌دانند که همه آدمیان باید روزی با مرگ و تنهایی مواجه شوند؛ در نتیجه برای رهایی از خطرهای مرگ و تنهایی به خداوند پناهنده می‌شوند.

با مروری به نص نهج‌البلاغه می‌توان موارد زیر را از دلایل اهمیت توکل دانست:

۱. توکل، معیار ارزیابی و پایه ایمان است؛ که پیش از نهج‌البلاغه، در قرآن کریم بر آن تأکید شده است: «... مؤمنان باید به خدا توکل کنند» (آل عمران/۱۶۰). اقتران ایمان و توکل در این آیه، به همبستگی این دو دلالت دارد؛ به این معنی که اگر کسی ادعای ایمان می‌کند، باید اهل توکل باشد و گرنه ایمانش کامل و پذیرفته نیست. پس، از دیدگاه قرآن، معیار و ملاک ایمان، توکل است.

در نهج‌البلاغه نیز به این امر اشاره شده است. امیر مؤمنان(ع) به نقل از پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید: «ایمان بنده‌ای صادق نباشد تا آنکه به آنچه در دست خداست، بیشتر از آنچه در دست خود او است، اعتماد داشته باشد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۵۲۹). بر اساس نهج‌البلاغه، توکل یکی از پایه‌های اساسی ایمان است؛ بنابراین، سرپرده ایمان استحکام نمی‌یابد مگر اینکه پایه‌های آن محکم شود. «ایمان چهار رکن دارد: توکل به خدا، واگذاری امر به او، خشنودی به قضای الهی، و تسلیم امر به خدا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۷).

۲. توکل، پل دستیابی به فقر ذاتی و بی‌نیازی مطلق از ماسوای خداست. رهرو طریقت الهی تا زمانی که خود را از دیگران بی‌نیاز و خدا را غنی ذاتی نداند و خود را به دامن او نیفکند، به مرحله کمال در عرفان دست نمی‌یابد؛ و سالک برای رسیدن به این مرحله، ناگزیر باید از پله توکل عبور کند، زیرا خداوند همیشه در دسترس بندگان است:

بارالها! تو برای دوستان نزدیک‌ترین همدمی، و برای کارسازی آنان که به تو توکل می‌کنند، از همه کس حاضرتری. آنان را در پرده رازهایشان می‌بینی، و در عمق درونشان بر آنان آگاهی، و اندازه بینش آنان را می‌دانی. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۳۴۹)

۳. توکل، عامل متانت اخلاقی است. انسان متوکل به راحتی می‌تواند در اخلاق و رفتار خود وقار و متانت برقرار سازد و کار را به جایی برساند که توکل را بر رفتار خود حاکم

سازد. علی (ع) فرمود: «چنانچه ستمی به او شود، شکیبایی می‌ورزد تا خداوند انتقامش را بگیرد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۳۰۶).

۴. توکل، عامل بهره‌مندی از نعمات الهی و امدادهای غیبی است (که پیش‌تر به آن اشاره شد).

۵. توکل، مانع ساده‌اندیشی و خرافه‌پرستی است. اهل توکل، اهل تأمل و صبوری نیز هست، چراکه خدا را بهترین داور می‌داند و در هر حادثه‌ای تأمل می‌کند تا بتواند دآوری او را به‌دست آورد. این تأمل، امکان تفکر و غور در امور را به او می‌دهد. اگر کسی به خدا توکل کند، حرکت اجرام آسمانی را به امور خرافی نسبت نمی‌دهد. با تکیه بر همین اصل است که علی (ع) با تنجیم مخالفت می‌کند (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

### ۳. تعریف توکل و بررسی نظرگاه‌های بزرگان اخلاق و عرفان

توکل در لغت به معنای اعتماد کردن و در اصطلاح عرفانی اعتماد به خدا و مایوس شدن از مردم است (جرجانی، ۱۳۷۵: ۶۲)؛ همچنین گفته‌اند توکل، واگذار کردن امور خود به تدبیر و کیل دارای اختیار مطلق و اعتماد بر کفایت کفیل علی‌الاطلاق ارزاق است (آملی، ۱۳۸۰: ۸۳). مسلماً توکل مرحله پس از امیدواری انسان بر خداوند است، زیرا اعتماد سالک به کسی محقق می‌شود که کرم و بخشش او را پیش‌تر تجربه کرده باشد. یکی از مهم‌ترین مصادیق کرم، امیدبخشی است. خداوند نیز در قرآن کریم عموم مؤمنان را به توکل توصیه و آنها را بدین امر مکلف فرموده و ایمان به خدا را با آن قرین دانسته است (ابراهیم/۱۱). توکل نیز همچون سایر مقامات عرفانی، در میان خواص و عوام مشترک است، ولی نحوه نگرش خواص و انتظار آنان از این مفهوم با نگرش عوام فرق دارد: در میان عوام، توکل تنها جنبه اخلاقی دارد، در حالی که خواص علاوه بر جنبه اخلاقی به جنبه عرفانی آن نیز می‌نگرند و حرکت خود را بر آن مبتنی می‌کنند.

برخی از صاحب‌نظران، توکل را سپردن همه امور به خدا و آرام داشتن دل بر وکالت او دانسته‌اند (انصاری، ۱۹۸۳م: ۷۵)؛ چه، خدای سبحان «نعم الوکیل» (آل عمران/۱۷۳) است و بر بهترین و کیل بهترین اعتماد — که همان آرامش و اطمینان از وکالت او است — لازم است.

«ذوالنون مصری» توکل را ترک تدبیر می‌داند (ابن السراج، ۱۹۸۱: ۵۲). سهل بن عبدالله تستری نیز بر این عقیده تأکید کرده است (غنی، ۱۳۸۰: ج ۲۰، ص ۲۹۷).

و خدای سبحان باز هم در قرآن عظیم فرمودند:

خداوند برای کسی که تقوا پیشه کند، مفری قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌برد، به او روزی می‌دهد و هر کس به خداوند توکل کند، خدا او را کفایت می‌کند. به راستی خداوند به مقصود خود خواهد رسید و برای هر چیزی اندازه‌ای نهاده است (طلاق/ ۳-۲).

از دیدگاه عرفا، شخص متوکل نباید سؤال و تدبیر و چاره‌جویی کند؛ زیرا این امور مانع تحقق توکل است، بلکه حتی در طریقت، تکیه بر معانی‌ای چون تقوا و دانش نیز جایز نیست.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

(حافظ، بی تا: غزل ۲۷۱)

مولوی نیز معتقد است که آدمی تا زمانی که طفل است، به خدا اعتماد مطلق دارد و آدم و حوا نیز تا زمانی که کودک‌وار به خدا اعتماد داشتند، در بهشت به سر می‌بردند و از آن لحظه که اعتماد به خدا را ازدست دادند و از بهشت رانده و به زمین تبعید شدند، غم و اندوه زیادی به آنان رو کرد. این درحالی است که بسیاری از موجودات با اعتماد به قدرت و رزق خدا با خیال راحت زندگی می‌کنند و غصه چیزی را هم نمی‌خورند:

اندردین عالم هزاران جانور می‌زید خوش عیش بی‌زیر و زبر

(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر ۱، بیت ۲۲۹۱)

#### ۴. مفهوم توکل در نهج‌البلاغه

در نهج‌البلاغه، از توکل همچون بسیاری از مفاهیم اخلاقی و عرفانی نام برده شده، ولی تعریف روشنی از آن ارائه نشده است. با وجود این، از فحوای عبارات نهج‌البلاغه چنین برمی‌آید که توکل بازگشت به خداست: «به خدا توکل می‌کنم؛ توکلی که بازگشت به سوی او باشد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۶۱). امیر مؤمنان (ع) در نهج‌البلاغه امام حسن (ع) را به توکل به خدا فرمان داده و تأکید کرده است که اگر کسی به توکل دست یابد، به دژ استواری دست یافته است: «در تمامی کارها خود را به خدایت بسپار، زیرا در این صورت به پناهگاهی استوار و امن روی آورده‌ای» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۸۰).

نگرش نهج‌البلاغه به توکل به گونه‌ای است که هرگز منافی کوشش آدمیان نیست بلکه از یک سو تأکید بر اعتماد به خدا و از سوی دیگر دعوت به کار و تلاش است؛ و این از

ویژگی‌های اصلی توکل در نهج‌البلاغه است. تلازم موجود بین دو مفهوم تلاش و توکل، به این معنی است که توکل حوزه‌ای خاص دارد و هیچ‌گونه مزاحمتی در مسیر کوشش آدمیان به بار نمی‌آورد، بلکه تنها موارد و حوزه‌هایی را شامل می‌شود که اسباب آنها در اختیار بشر نیست و فقط در نزد حق تعالی است و از انسان جز توکل و اعتماد هیچ کاری بر نمی‌آید. امام علی (ع) بدون نفی اهمیت توکل، بر نقش انسان در اعمال خویش تأکید می‌فرماید: «من پیش از دادن فرصت به دشمن، چنان ضربه‌های سهمگین بر او فرود می‌آورم که استخوان‌های سرش به هر سو پراکند و بازوانش قلم شود» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۷۸-۷۹). آن حضرت (ع)، در ادامه، به نقش و جایگاه و زمان توکل اشاره می‌فرماید: «پس از آن، همه چیز در گرو مشیت الهی خواهد بود» (همان). این عبارت، نشان‌دهنده آن است که انسان متوکل از دیدگاه نهج‌البلاغه کسی است که تا سرحد امکان به تلاش ادامه می‌دهد ولی پیروزی را در مشیت الهی می‌بیند و در جایی که اسباب در اختیار حضرت باری تعالی است، توکل می‌کند. در این عبارت، حیطة تلاش آدمی و توکل او بر خدا به روشنی از هم متمایز شده است.

به هر حال، از منظر نهج‌البلاغه، هر کس به پناهگاه توکل خدا پناه برد، از پناه‌بردن به پناهگاه‌های غیرخدایی بی‌نیاز می‌شود: «هر که به خدا توکل کند، خدا او را بس است» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۳۴۲) و «هر که به خدا توکل کند، خدا دین اسلام را وسیله‌ای مطمئن و وسیله استراحت برای او قرار داده است تا در سایه آن از رسیدن به نجات مطمئن باشد و از رنج‌های دنیوی برهد» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۸۰). به همین دلیل است که چون سالک به خدا توکل می‌کند، از اغیار چشم می‌پوشد و همه امید خود را به خدا معطوف می‌دارد:

و من بر او توکل می‌کنم، توکلی که مرا به سوی او بازگرداند؛ و از او راهی می‌جویم که به سوی بهشت جاودانش بکشاند و به محل خشنودی‌اش بینجامد. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۹۳).

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

و توفیق من جز به دست خدا نیست؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۴۰).

به‌علاوه، باید گفت که بین توکل و یقین ارتباط وثیقی وجود دارد. علی (ع) در توصیف این رابطه می‌فرماید: «از حس توکل می‌توان بر حس یقین استدلال کرد» (آمدی، ۱۳۶۰: ج ۳، ص ۲۲۴) (اگر کسی توکل نیکویی داشته باشد، معلوم می‌شود که به دلایل

خوبی دست یافته است)؛ و در جای دیگر می‌فرماید: «توکل از قوت یقین سرچشمه می‌گیرد» (همان، ج ۱، ص ۱۸۴).

حوزه توکل، فعالیت‌هایی را شامل می‌شود که مسئولیت آنها به‌عهده انسان گذاشته نشده است. از جمله این موارد، رزقی است که از طرف خدا به انسان می‌رسد. در نهج‌البلاغه، روزی به دو قسم تقسیم شده است: ۱. قسمی از روزی که آدمی آن را طلب می‌کند، ۲. قسمی از روزی که انسان را طلب می‌کند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۴۰۴ و ۵۴۳). مطمئناً روزی نوع اول متعلق و مصداق توکل نیست، زیرا کسب چنین روزی به کوشش انسان بستگی دارد؛ اما از آنجا که روزی نوع دوم در اختیار انسان نیست، آدمی برای برخوردار شدن از آن باید به خدا متوکل شود. به همین دلیل است که امام علی(ع) در جایی از نهج‌البلاغه می‌فرماید:

یقین بدانید که خداوند برای بنده بیشتر از آنچه در کتاب تقدیر برای او مقرر شده، قرار نداده است و میان بنده (هرچند ناتوان و کم‌چاره باشد) و آنچه برای او در کتاب تقدیر معین شده، مانعی پدید نیآورده است. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۴۵۹)

## ۵. مبانی توکل در نهج‌البلاغه

در متون دینی اسلام، از جمله نهج‌البلاغه، اعتماد و توکل به خدا از شرایط اصلی دینداران شمرده شده است. اهمیت دادن به این خصیصه نزد اهل دین، بی‌شک دلایل و مبناهایی دارد. برای توکل، مبانی خاصی می‌توان در نظر گرفت؛ اما پیش از بیان مبانی توکل باید این سؤال را مطرح کرد که اساساً توکل روی چه خاستگاه‌هایی به‌وجود می‌آید؛ به تعبیر دیگر، آیا می‌توان مفهوم توکل را در هر نظام معرفتی طرح کرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، چند مبنا را باید مدنظر قرار داد:

### ۱.۵ مبانی خداشناسی

کسانی که به مفهوم توکل در زندگی خود معتقدند، قطعاً در جهان هستی به وجود موجودی به نام خدا اعتقاد دارند و به او توکل می‌کنند.

پس اگر به مفهوم خدا معتقد نباشیم، یقیناً به مفهوم توکل قائل نخواهیم بود. نهج‌البلاغه متنی خدامحور است که در ابتدا و انتهای آن، از خدا و ایمان به او سخن رفته



است. امام(ع)، در جایی از نهج البلاغه، صراحتاً به این مبنا اشاره می‌فرماید: «او ما را بس و بهترین و کیل است» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۵۲). از نظر امام علی(ع)، خداوند از نیازهای مؤمنان آگاه و در تأمین آنها توانمند و کافی است. از این نظر است که سالکان می‌توانند به خداوند توکل کنند:

از او کمک می‌جویم، زیرا به تأمین نیازهای خود به وسیله او محتاجم؛ چه، هر که را او هدایت کند، گمراه نمی‌شود و هر که را خدا دشمنش دارد، نجات نمی‌دهد و آن که خدا بی‌نیازش کرده باشد، نیازمند نمی‌شود. (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۶۹)

آن حضرت(ع)، در جای دیگر، بر بسندگی خدا در تأمین نیازهای اهل توکل تأکید می‌فرماید:

هر کس به خدا توکل کرد، خدا او را کافی است. (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۵۶۰)

همچنین در نهج البلاغه بر این نکته تأکید شده است که تنها وکیل حقیقی که می‌توان به او اعتماد کرد، خداست:

خداوند به پروای از خود در امور نهران و کارهای پنهان‌اش، آنجا که گواهی جز او و وکیلی غیر از او نیست، فرمان می‌دهد. (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۶۰)

امام علی(ع) در جایی از نهج البلاغه، موارد توکل خدا را برشمرده و صراحتاً اعلام فرموده که خداوند مرزهای مسلمانان را ضمانت کرده است (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۷۰). پس، خدایی که علی(ع) در نهج البلاغه تصویر می‌کند، خدایی است که مسلمانان را موکل خود دانسته و خود را وکیل و ضامن حفظ حدود و ثغور آنان معرفی کرده است.

## ۲.۵ مبنای انسان‌شناختی

در نظام معرفتی نهج البلاغه، انسان موجودی است که هم توان توکل دارد و هم نیازمند آن است؛ چراکه امور آدمی از سه حال خارج نیست: یا کاملاً در دست انسان است، یا کاملاً از دست انسان خارج است، و یا بخشی به او مربوط است و از دست او برمی‌آید و بخشی از دست او خارج است. در بخش دوم و سوم است که انسان به توکل نیازمند است. به علاوه، در نهج البلاغه آمده که انسان موجودی است که امیدواری‌اش به آینده می‌تواند در بازده کار وی تأثیر بگذارد؛ چه، توکل قدرت قلب آدمی و امیدواری او به آینده را فراهم می‌کند.

### ۳.۵ مبنای عرفانی

هدف نهایی سلوک عرفانی در تمامی نظام‌های عرفانی، کسب رضایت خداست؛ چه وصال به حق باشد چه وحدت با او. رضایت وقتی حاصل می‌شود که شخص همه دارایی‌اش را در اختیار او بگذارد و در تمامی امور مربوط به خدا توکل کند. با توجه به این مبناست که می‌توان از توکل در نظام معرفتی اخلاقی نهج‌البلاغه سخن گفت.

خشنودی خدا به قدری برای امام علی (ع) اهمیت دارد که حاضر است همه امکانات دنیوی‌اش را از دست بدهد ولی اندکی از فرامین حق سرپیچی نکند:

اگر هفت اقلیم وجود را با آنچه در زیر افلاک آن است، به من بدهند تا به همین اندازه از خدا نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای برابیم، هرگز چنین نخواهم کرد و بی‌شک دنیای شما نزد من پست‌تر از برگ‌گی است که ملخی در دهان می‌جود. علی را با نعمتی که نمی‌یابد و لذتی که نمی‌ماند، چه کار؟ (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۳۱۰).

### ۶. بررسی نسبت توکل و توحید

بعضی از علمای اخلاق و مشایخ عرفان و تصوف، توکل را فرع بر توحید می‌دانند و معتقدند که توکل نشانه توحید افعالی است؛ به این معنا که هر کس بخواهد توحیدش را در مقام عمل و افعال به مرحله نهایی برساند، چاره‌ای ندارد جز اینکه همه امور را به خدا بسپارد و از دخالت دادن عوامل دیگر و حتی اظهار نظر درباره روند و جریان امور خودداری کند و او را فاعل و علت تمامی آنها بداند، چنان‌که ذوالنون مصری گفته است:

توکل از اطاعت خدایان بسیار بیرون آمدن و به طاعت یک خدای مشغول بودن و از سببها بریدن است. (عطار نیشابوری، ۱۳۴۶: ج ۱، ص ۱۲۹)

وی نتیجه می‌گیرد که توکل در نظر صوفیه، از فروع توحید است؛ یعنی توحید حقیقی اصل و پدیدآورنده توکل است. (غنی، ۱۳۸۰: ۲۹۵)

عزیزالدین نسفی نیز توکل را از فروع توحید می‌داند و بر این مبنا آن را بر سالکان طریقت فرض می‌کند؛ چراکه توحید عملی و افعالی، صورت عینی به خود نمی‌گیرد مگر اینکه آدمی در زندگی خود، توکل را در پیش گیرد. (نسفی، ۱۹۶۲: ۳۳۵-۳۳۳)

غزالی هم از جمله کسانی است که توکل را فرع توحید دانسته و حقیقت توکل را نشئت گرفته از توحید تلقی کرده است. (غزالی، ۱۳۷۴: ۲۲۹)

## ۷. مراتب توکل و طبقات متوکلان

«غزالی» توکل را به سه درجه تقسیم‌بندی کرده است:

۱. حالتی که متوکل در اختلافی که با دیگران دارد، شخصی را به‌عنوان وکیل خود انتخاب کند، که چنین فردی باید دانا، زرنگ، فصیح، بی‌باک و دلسوز باشد؛
۲. متوکل به چشم مادر به وکیل خود بنگرد که هرچه بر سر وی آید، به مادرش بگوید و بس؛
۳. متوکل مانند مرده‌ای باشد در دست غسال. (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۰۹)

مولوی هم با اشاره به مرتبه سوم از توکل، تمرد پسر نوح(ع) را از دستور آن حضرت(ع)، نتیجه توکل نکردن او بر خدا و پدرش و اتکا به قدرت خود می‌داند و می‌گوید: ای کاش پسر نوح بر پدر اعتماد می‌کرد و ای کاش شنا بلد نبود تا به سقوط کشانده نمی‌شد که در نتیجه خطاب «... یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ...» (هود/۴۶) را از خداوند بشنود و در گرداب هلاکت فرود رود:

کاشکی او آشنا ناموختی      تا طمع در نوح و کشتی دوختی  
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی      تا چو طفلان چنگ در مادر زدی  
(مولوی، ۱۳۶۳: دفتر ۸، بیت‌های ۱۴۱۴-۱۴۱۵)

بر این اساس، متوکلان هم به سه دسته تقسیم می‌شوند که اگر سالک به یکی از رتبه‌های توکل دست یابد، او را متوکل خوانند. اما مرحله نهایی توکل، مرتبه سوم است. ابن‌سراج نیز همانند غزالی متوکلان را به سه طبقه تقسیم کرده است: اول، توکل مؤمنان عام؛ دوم، توکل مؤمنان خاص؛ سوم، توکل مؤمنان نظرشده؛ و این طبقه آخر همان است که جنید درباره آنان گفت: «اعتماد دل است بر خدای تعالی در جمیع احوال» (ابن‌السراج، ۱۹۸۱: ۵۲-۵۱).

## ۸. نقد و بررسی تعاریف توکل

از تعاریف گذشته می‌توان نتیجه گرفت که توکل ترک تدبیر در امور است. این تعریف درست است ولی نکته مهم این است که مصادیق آن را چگونه باید تعیین کرد. تعیین مصادیق و ارائه معیار و ملاک از این نظر مهم است که اگر مرزبندی‌ها مشخص نشود،

سوءفهم و سوءاستفاده از این تعریف پیش می‌آید. اینکه در منابع تصوف نوشته می‌شود که عارفی برای اینکه به مقام توکل دست یابد، بی‌توشه و بدون تهیه وسایل لازم به بیابان‌ها می‌رفت و گاهی با هم به بلایای طبیعی یا گرسنگی دچار می‌شد و چه بسا بر اثر آنها جان خود را از دست می‌داد، از نتایج ناگوار این سوءبرداشت است. این مسئله به قدری در میان متصوفه زیاد بوده است که حتی با یکدیگر مسابقه می‌گذاشتند و همدیگر را در عمل با توکل امتحان می‌کردند. در دیدگاه اینان، توکل، ترک تدبیر در تمامی عرصه‌های زندگی است و آنان معتقدند که از خود هیچ اراده‌ای ندارند و خود را به‌سان مرده در دست غسل می‌دانند و همه پیشامدها را به خدا نسبت می‌دهند و کوچک‌ترین اقدام را منافی این نگرش می‌پندارند و اراده خدا را چنان بر خود مسلط می‌بینند که گویی پر کاهی در مصاف تندباد قرار بگیرد. نقل است که درویشی در دجله افتاد؛ وقتی از او پرسیدند که آیا مایل است نجات پیدا کند، پاسخ داد «نه» و وقتی پرسیدند آیا می‌خواهد در آن حال بمیرد، باز هم گفت «نه» با این استدلال که مرا با خواست چه کار است؟ خداوند در زمان خلقت معین کرده است که آیا باید غرق شود یا نجات یابد! (شیمل، ۱۳۷۴: ۲۱۴)

برخی از اهل تصوف بر این اعتقادند که آدمیان در رفتارهای خود به‌طور مطلق مجبورند و هیچ‌گونه اراده و اختیاری ندارند؛ بنابراین، چون خداوند همه چیز را مقدر و سرنوشت آنها را مشخص کرده، بر انسان و به‌ویژه بر سالک متوکل، تصور هرگونه خواست و اراده‌ای حرام و ناپسند است. برخی از صوفیه در این زمینه به رد کمک جبرئیل از طرف ابراهیم (ع) استناد می‌کنند که آن حضرت (ع) با رد کمک جبرئیل، توکل راستین خود را به خدا ثابت کرد و خدا نیز با خنک و سرسبز گردانیدن آتش، پاداش درخوری به بنده‌اش داد.

البته اهل تصوف برای اینکه مبتدیان را با چنین دیدی با توکل آشنا سازند و آنان را متقاعد کنند که توکل ترک تدبیر در تمامی امور است، حوادثی را تعریف می‌کنند که در آنها مشایخ صوفیه به خدا توکل کرده و از اسباب دنیوی دست کشیده‌اند و در نتیجه پاداش درخوری هم دریافت کرده‌اند. غزالی از قول یک صوفی به نام ابوحمزه خراسانی نقل می‌کند که: در بیابانی می‌رفتم؛ پایم لغزید و به چاله‌ای عمیق افتادم. چون نمی‌توانستم به تنهایی از چاله بیرون بیایم، فکر کردم که با فریاد کسی را به کمک بطلبم اما این کار را خلاف توکل یافتم. پس از مدتی دو نفر که از کنار چاله عبور می‌کردند، با یکدیگر گفتند سرچاله را بپوشانیم تا کسی در آن نیفتد. مشغول پوشاندن سرچاله شدند. می‌خواستم فریاد بزنم و کمک بخواهم که باز هم به‌نظرم رسید خلاف توکل است. آن دو نفر سر چاله را

پوشانند و رفتند. مدتی به انتظار نشستیم. جانور درنده‌ای آمد؛ خاشاک‌های سرچاله را کنار زد و پایش را به درون چاله آویزان کرد و با همه‌گویی از من خواست که پایش را بگیرم. من نیز پایش را گرفتم و از چاله بیرون آمدم (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۹۳).

باید دانست که در دنیایی که در آن به‌سر می‌بریم، امور از دو مجرا قابل بررسی است: یکی اینکه امور جهان با اراده خدا جاری می‌شوند، دیگر اینکه انسان نیز در انجام امور مربوط به خود اختیار دارد. اراده خدا و انسان در طول همدیگرند. افعال را از جهتی دیگر هم می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: بخشی از امور به‌طور کامل در اختیار انسان نهاده شده است و در برخی موارد آدمی هیچ اختیار و حق و تصرفی ندارد. آن دسته از افعالی هم که در اختیار آدمی است، به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از آنها افعال و قسم دیگر غایت آنهاست.

با توجه به این تقسیم‌بندی باید گفت که توکل (اعم از توکل عوام یا خواص) در امور جاری می‌شود و از عهده آدمی خارج است. اما در اموری که به اختیار انسان گذاشته شده است، محلی برای توکل وجود ندارد؛ لذا اگر آدمی در این امور توکل کند و اعمال خود را آن‌چنان که باید انجام ندهد، نزد خداوند مقصر است و مؤاخذه خواهد شد. در زمان انجام عمل، هیچ‌گونه توکلی نمی‌توان فرض کرد؛ ولی در مورد غایت عمل باید توکل کرد، زیرا غایات در حوزه نفوذ خداوند بوده و از عهده آدمیان خارج است.

پس بنده متوکل در جایی که کارها به او واگذار شده است، باید کار را به‌تمام رساند و وقتی دستش از امکانات دنیوی و آنچه در اختیارش است، خالی شد، به خدا توکل کند که پیامبر (ص) فرمود: «اول شتر را ببند، بعد توکل کن» (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۲۰). پس توکل به خدا به این معناست که سالک به برنامه‌های خداوند در این عالم توکل می‌کند، یعنی ایمان دارد به اینکه با توکل بر خداوند به اهداف خود خواهد رسید و لذا هیچ تلاشی در راه خداوند بی‌نتیجه نخواهد ماند.

توکل، شخص متوکل را در راهی که می‌رود، تشجیع می‌کند و وی را بر نتیجه‌بخش بودن عملش اطمینان می‌بخشد، زیرا کارهایی انجام می‌دهد که مطلوب خداوند است؛ اما کافران غیرمتوکل که راه خدا را سد می‌کنند، اعمالشان تباه و بی‌ثمر خواهد شد.

بنابراین، توسل به اسباب، هیچ منافاتی با توکل ندارد. امیر مؤمنان (ع) در این باره می‌فرماید: «به خدا سوگند... همه چیز در گرو مشیت الهی است» (معادیخواه، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۱۷۱۶). پس تمامی مسئولیت‌هایی که ناشی از اختیار آدمی و حوزه نفوذ او است، به

خود او برمی‌گردد و چون انسان به همه مسئولیت خود جامه عمل پوشاند، از آنجا به بعد توکل به خدا مصداق پیدا می‌کند. در نظر علی(ع) نیز چنین است؛ زیرا آن حضرت(ع) برای پیروزی در جنگ همه تدابیر خود را به کار می‌بندد ولی برای پیروزی یا هر نتیجه دیگر، خود را به وکیل تام‌الاختیار خود(خدا) می‌سپارد و متوکلا نه به نتیجه تسلیم می‌شود. برای همین است که می‌فرماید: «همه چیز درگرو مشیت الهی است». بنابراین، توکل به برنامه‌ریزی خداوند مربوط است نه برنامه‌ریزی آدمیان.

این نگرش کاملاً متفاوت از نگرش رایج در میان اغلب اهل تصوف است. غزالی از آنجا که چنین تقسیم‌بندی را ملاحظه نمی‌کند و توکل را در چهارچوب توحید معنا می‌کند، چاره‌ای جز این ندارد که آن را در تمامی عرصه‌های هستی به کار گیرد و برای اینکه در عمل متوکلان و غیرمتوکلان فرقی نشان دهد، در برخورداری از مواهب دنیوی حد و مرزی قائل می‌شود:

بدان که هر که یک‌ساله کفایت خویش بنهد، از توکل بیفتاد، که اسباب خفی سپرد و اعتماد بر اسباب ظاهر کرد... اما آن که به ضرورت وقت قناعت کرد، از طعام چندان که سیر شود و از جامه چندان که پوشیده ماند، وی به توکل وفا کرد. اما اگر ادخار(ذخیره‌کردن) کند، قدر چهل روز را رواست. حقیقت آن است که اصل توکل کوتاه است، و حکم این آن است که ادخار نکند؛ پس اگر کند و مال در خویش همچنان داند که در خزانه خدای تعالی و بدان اعتماد نکند، توکل باطل نشود و این که گفتیم حکم مرد تنه‌است، اما معیل بدان که یک‌ساله بنهد، توکل وی باطل نشود مگر زیادت کند.(غزالی، ۱۳۷۲: ۸۱۸)

اگر کسی چنان بود که ادخار اولی‌تر مقصود از این همه دل است تا به ذکر خدای تعالی مستغرق شود.(غزالی، ۱۳۷۲: ۸۱۹)

باید دانست که اگر توکل را تابع و فرع توحید بدانیم، اقدام به هر کاری، چه کم و چه زیاد، قطعاً به توکل آسیب خواهد رساند؛ اما چنان‌که عنوان شد، توکل در اموری است که سبب آنها تنها خداوند است و در آن موارد باید ترک تدبیر کرد و گرنه تدبیر معاش خانواده و سیاست جامعه یقیناً با نگرش یادشده درباره توکل منافات دارد. این درحالی است که امام علی(ع) در نهج‌البلاغه حتی عدم پیشرفت کار خود را به اسباب دنیوی و ظاهری نسبت می‌دهد نه به خدا(نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۶۹)؛ و نامه‌های آن حضرت(ع)، به‌ویژه نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، مملو است از تدبیرات مختلف برای اداره جامعه و توسل به اسباب و علل ظاهری. امیر مؤمنان(ع) به مالک توصیه می‌کند با علما نشست و برخاست و امور را با مشورت آنها اصلاح کند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۶۷۹). همه اینها نشانگر آن است که حضرت

علی(ع) توکل را به اموری مختص می‌کنند که دست بشر از چاره‌اندیشی درباره آنها کوتاه است. لذا در این نگرش، ذخیره کردن، فراهم کردن مقدمات سفر، مسکن اختیار کردن، ... همه و همه جایز بلکه در مواردی به حکم عقل واجب است. این درحالی است که برخی از صوفیان یا اساساً به چنین اقداماتی معتقد نبوده و همه آنها را منافی توکل می‌دانسته‌اند یا چهارچوب خاصی برای آنها قائل بودند. عزیزالدین نسفی درباره حد و مرز توکل در امور و لوازم زندگی می‌نویسد:

کسانی که عیال دارند، اگر کسب کنند و اگر ذخیره نهند، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که نفقه یک‌ساله پیش نهند و کسب بر وجه حلال کنند و کسانی که عیال ندارند و مجردند، اگر ایشان چنان‌اند که روزی چیزی خوردنی به ایشان نرسد، اندرون ایشان متفرق و پراکنده شود، باید که به کسب مشغول شوند و در آن کسب توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید به قدر ضرورت کسب کنند و ذخیره نهند، و هر چه در روز کسب کنند، در همان روز در راه رضای خدا صرف کنند، و اگر چنان‌اند که ایشان را اگر یک روز و اگر دو روز و سه روز چیزی خوردنی نمی‌رسد، اندرون ایشان متفرق و پراکنده نمی‌شود، ایشان باید که ترک کسب کنند که حیف باشد که ایشان به کسب مشغول شوند. (نسفی، ۱۹۶۲: ۲۲۶ و ۱۳۷)

## ۹. آفات بدفهمی در توکل

تصور نادرست از توکل و خلط کردن آن با توحید افعالی، به یقین مشکلاتی به بار می‌آورد؛ و باعث می‌شود عمل و نظر مقابل هم قرارگیرند و برخی آفات بروز کند، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

**اولین آفتی** که از بدفهمی توکل برای سالکان طریقت پدید می‌آید، سست‌عنصری است. وقتی قرار باشد انجام هر کاری به عهده خدا گذاشته شود، هیچ توجیه درستی برای کارکردن و چاره‌اندیشیدن نمی‌ماند. توجه به این سخن نقل شده از جنید بغدادی، مؤید این ادعاست:

گروهی اندر نزدیک جنید شدند؛ گفتند: روزی همی جوئیم. گفت: اگر دانید که کجاست، بجوئید. گفتند: از خدای تعالی بخواهیم. گفت: اگر دانید که شما را فراموش کرده است، باز یاد وی دهید. گفتند: اندر خانه شویم، و بر توکل بنشینیم. گفت: تجربه شک بود. گفتند: پس چه حیل است؟ گفت: دست‌بداشتن حیل. (قشیری، ۱۳۶۱: ۲۵۴)

**دومین آفت** این است که بین معاد و معاش فاصله می‌افتد و جداانگاری دین و دنیا صورت عینی می‌گیرد؛ درحالی که در آموزه‌های علی(ع)، پرداختن به معاد، آدمی را از معاش باز نمی‌دارد و برعکس.

سومین آفت، عقل‌ستیزی و به‌تعطیلی‌کشاندن عقل است. اگر عقل‌ستیزی رواج عمومی بیابد، جامعه بشری قطعاً بسیار آسیب خواهد دید، درحالی‌که در معارف دینی از عقل به‌عنوان مرکب عبودیت نام برده شده است و تدبیر معاش آدمیان در این دنیا را عقل به‌عهده‌دارد. عدم پیشرفت فنی و علمی مسلمانان تا حدی متأثر و معلول این‌گونه آفت در برخی از اهل تصوف است. این درحالی است که امیر مؤمنان (ع) اهمیتی درخور به عقل می‌دهند و در این زمینه می‌فرمایند: «خداوند پیامبران را در میان مردم برانگیخت تا عقل‌های پنهان را بیرون آورند و به‌کار اندازند» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۴). چنان‌که ملاحظه می‌شود، توکل و هر صفت اخلاقی که باعث خمودی عقل می‌شود، از دیدگاه علی (ع) مطلوب نیست بلکه نقض غرض خداوند از ارسال پیامبران و فرستادن کتاب‌های آسمانی است. لذا بدیهی است که این‌گونه تعریف مفاهیم اخلاقی و عرفانی از دیدگاه نهج‌البلاغه مقبول نیست.

چگونه می‌توان تعریفی از توکل ارائه کرد که با تدبیر و اندیشیدن و پیدا کردن راه‌حل برای امور در تزامم باشد؟ درحالی‌که بهترین عقل‌ها تدبیر کردن و اندیشیدن است و امیر مؤمنان (ع) از عقل با عنوان تدبیر نام می‌برد و می‌فرماید: «خردی بالاتر از تدبیر نیست» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۸۴)، این تدبیر به‌طور قطع استفاده از اسباب را توجیه می‌کند و البته با توکل هم ناسازگاری ندارد، چه توکل در اموری مطرح است که از تدبیر آدمی خارج است.

توکل عقل‌ستیز را چگونه کسی می‌پذیرد که عقل را وسیله‌ای جهت ایجاد عدالت و تعادل در جامعه و نیز وسیله‌ای برای احقاق حق و ابطال باطل می‌داند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۴۴۹)؟ پس از دیدگاه علی (ع)، توکل هرگز نمی‌تواند در تزامم و تضاد با عقل و تعقل باشد، ضمن اینکه علی (ع) حداقل چهار سال اداره و تدبیر جامعه را به‌عهده داشت و جامعه را بدون عقل نمی‌توان اداره کرد؛ از سوی دیگر، تأکید فراوان آن حضرت (ع) بر توکل به خدا بی‌جهت نیست. لذا بین توکل و تعقل باید تناسبی به‌وجود آید. نکته مسلم این است که توکل موردنظر علی (ع) هرگز با تعقل تزامم و تناقض ندارد.

## ۱۰. ثمرات توکل

به‌یقین، زندگی متوکلان و غیرمتوکلان تفاوت اساسی با هم دارد. انسانی که به خداوند توکل دارد، در مواجهه با مشکلات امید به پیروزی را از دست نمی‌دهد؛ چه، توکل در معنای



دقیق آن یعنی اینکه حرکت گردونه هستی از مسیر و مجرای که خدا خواسته است، خارج نمی‌شود و لامحاله آن را طی خواهد کرد و جباران و طاغوتیان اعصار و امصار گمان نبرند که از خدا پیش می‌افتند. متوکلان، با توجه به حاکمیت خدا بر حرکت زمان، تمامی تلاش‌های خود را مفید می‌یابند و سرانجام گوی سبقت و پیروزی را از دیگران می‌ربایند. انسان سالک متوکل، آینده جهان را بر منهج حق می‌بیند و به وعده‌های الهی دل خوش می‌کند و مسیر تکاملی تاریخ را در جهت پیروزی حق جویان می‌داند و در این امر خدا را وکیل و تحقق‌بخش این پیروزی و صادق‌الوعد می‌شناسد.

توکل، هم ثمرات فردی دارد هم جمعی؛ که در اینجا به پاره‌ای از آنها از دیدگاه نهج‌البلاغه اشاره می‌شود:

#### الف- ثمرات فردی

۱. فائق آمدن بر نفس: بی‌شک هیچ انسان جویای تکاملی نمی‌تواند به سرمنزل مقصود برسد مگر اینکه ابتدا بر نفس خود غالب آید، که علی(ع) فرموده است: «قوی‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غالب آید» (آمدی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۴۱۳). توکل در پیروزی بر نفس نقشی بسیار اساسی بازی می‌کند، به طوری که سالک طریق الهی با استعانت از خداوند و امیدواری به وعده‌های او با نفس خویش مبارزه می‌کند و اولین نتیجه توکل را در پیروزی در این میدان مبارزه می‌یابد. علی(ع) با اشاره به نقش توکل در مبارزه با نفس می‌فرماید: «آنچه می‌گوییم، شما می‌شنوید؛ و خداوند است که من و شما را در مبارزه با نفس یاری می‌کند و او ما را بس است و چه وکیل خوبی است!» (معادیکخواه، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۱۷۱۴).

۲. درمان ضعف‌ها و دردها و بیماری‌های اخلاقی: آدم نامتوکل کسی است که به خداوند سوءظن دارد و همین عامل منفی باعث پیدایش زمینه‌هایی برای برخی رذایل اخلاقی در انسان می‌شود که از جمله آنها می‌توان به بخل و حرص و ترس اشاره کرد؛ درحالی‌که انسان متوکل همیشه به خدا حسن ظن دارد و تمامی خوبی‌ها را از او می‌داند و اساساً جز خوبی انتظار ندارد، و به همین دلیل هم به راحتی می‌تواند با آفات اخلاقی برشمرده شده مبارزه کند.

با توجه به همین اثربخشی و بیماری‌زدایی توکل است که امیر مؤمنان(ع) خطاب به مالک اشتر می‌نویسد:

و با هیچ بخیلی مشورت مکن که تو را از فضل و بخشش باز می‌دارد و از فقر و نیاز

می‌ترسند و نه با هیچ ترسویی که تو را از اقدام در امور سست می‌سازد و نه با هیچ حریمی که به ناروا حرص و آز را در نظرها می‌آراید؛ چراکه بخل و ترس و حرص، غریزی است که همه در بدگمانی به خداوند جمع‌اند. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۷۴)

#### ب - ثمرات اجتماعی

۱. توکل، عامل پایداری حق‌جویان در صحنه نبرد حق و باطل: دستیابی به حق، شناخت آن و تسلیم محض در برابر آن، از اهداف خلقت بشر محسوب می‌شود. در این میان، با توجه به تحولات و تغییراتی که در جوامع بشری پدید می‌آید، طلب حق برای آدمیان مشکل می‌شود. تنها کسانی می‌توانند به مبارزه و حقیقت‌جویی ادامه دهند که به خدا توکل کرده‌اند. امیر مؤمنان(ع) فرمود:

پیروزی و شکست اسلام به فزونی یا کمی لشکرش نبود؛ این آیین خداست که خدایش پیروز کرد و لشکر اوست که آن را بسیج کرد و یاری داد تا جایی که باید برسد، رسید و در جایی که باید بدرخشید، درخشید. ما از سوی خدا وعده پیروزی داریم، و خداوند وفادار به وعده و یاری‌دهنده لشکر خویش است. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۷۶)

نکته مهم درباره توکل این است که شخص باید کاری انجام دهد که توکل وارد زندگی او شود؛ یعنی در تمامی دوره‌های زندگی خود با توکل زندگی کند و از آن سپری سازد تا بتواند از ورود آفت‌ها به وجودش جلوگیری کند. این شیوه‌ای است که در سراسر زندگی علی(ع) شاهد آن هستیم، چنان‌که در خطاب به عمر — خلیفه دوم — فرمود: «و اما آنچه درباره عدد انبوهشان گفتی؛ ما در گذشته با لشکر انبوه با کافران نمی‌جنگیدیم، بلکه با نصرت و یاری خداوند به جنگ با دشمن می‌پرداختیم» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۲۷۷).

۲. توکل، سپر حفاظت دین در برابر همه‌های بدعت‌گذاران: انسان دیندار نه تنها به حفظ دینداری خود موظف است، بلکه در مواقعی باید از جان خود مایه بگذارد تا بر قوام دین بیفزاید و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکند. این حساسیت به همه مؤمنان و دینداران مربوط می‌شود؛ اما تنها کسانی می‌توانند در میدان مبارزه با بدعت‌گذاران موفق شوند که سپر توکل بر تن داشته باشند:

و من هیچ‌گاه از اینکه همواره به خاطر بدعت‌هایی بر او خرده می‌گرفتم، پوزش نمی‌خواهم؛ و اگر ارشاد و راهنمایی من به او در نظرش گناه بوده، چه بسا سرزنش شده‌ای که بی‌گناه است. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۴۳۵)

۳. توکل، شرط اساسی اصلاح دینی و اجتماعی: امیر مؤمنان(ع) توکل را شرط اساسی اصلاح جامعه و انجام پاره‌ای اصلاحات در دین می‌شمارند و مبنای اصلاح خود را نیز بر آن استوار می‌کنند:

من قصدی نداشتم جز اصلاح به اندازه‌ای که از دستم برآید؛ و توفیق من جز به دست خدا نیست. به او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۴۳۵)

۴. توکل، مانع توسل به امور خرافی: هرچند این ثمره هم فردی و هم اجتماعی است، از آنجا که اثرگذاری در امور اجتماعی بیشتر است، در این بخش قرار داده شد. امیر مؤمنان(ع) از جمله اموری را که از موارد خرافه می‌داند و سخت با آن مبارزه می‌کند، تنجیم است (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۶۷)؛ و آن این است که برخی از افراد به جای اینکه با توکل به خدا به مسیر خود ادامه دهند، به سعد و نحس و طلوع و غروب ستارگان متوسل می‌شوند و از ادامه مسیر خود باز می‌مانند (که پیش‌تر در این باره بحث شد).

## ۱۱. نتیجه‌گیری

در این مقاله، مفهوم توکل در اندیشه شیعی براساس مهم‌ترین نص مشهور شیعی یعنی نهج‌البلاغه — که شامل نامه‌ها، خطبه‌ها و منصوصات امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) است — بررسی شد. توکل از مفاهیم مهم اخلاقی و عرفانی فرهنگ اسلامی — شیعی و از مباحث مهم کلامی — فلسفی است که همواره ذهن اندیشمندان اسلامی را به خود مشغول کرده است. لذا در این مقاله سعی شد ضمن بررسی مفهوم توکل در نهج‌البلاغه، نسبت این مفهوم با اراده انسانی بررسی شود. همان‌طور که بررسی شد، «توکل» در نهج‌البلاغه هم در معنای عرفانی و هم در معنای اخلاقی آن به کار رفته است و بنیادهای خداشناختی و انسان‌شناختی دارد. به اعتقاد حضرت علی(ع)، توکل از حس یقین به وجود خداوند حاصل می‌شود و در اموری جاری است که مسئولیت آنها به‌عهده انسان گذاشته نشده است، مثل کسب روزی؛ و به همین دلیل در اندیشه شیعی، توکل به‌مثابه کنش معنوی انسان در برابر خداوند، با اراده و تلاش انسانی در جهت برآورده‌ساختن حوائج و نیازهای خویش منافات ندارد. این موضوع، اندیشه عقل‌گرای شیعی را در برابر آن مکاتب و مذاهب فکری در جهان اسلام قرار می‌دهد که قائل به بنیان‌ها و اندیشه‌های جبرگرایانه هستند. برخلاف این‌گونه مکاتب، در اندیشه اصولی شیعه، توکل و اراده نه تنها با یکدیگر منافاتی ندارند، بلکه مکمل هم و از ویژگی‌های روزمره مسلمان شیعه هستند.

## منابع

قرآن کریم.

- آمدی، محمدتیمی (۱۳۶۰ش). *غررالحکم و دررالکلم*، به تصحیح و مقدمه میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۸۰ش). *فرهنگ اصطلاحات و تعریفات*، تهران: فردوس.
- ابن السراج الطوسی (۱۹۸۱م). *اللمع فی التصوف*، به کوشش رینولد نیکلسون، لیدن.
- انصاری (۱۹۸۳م). *منازل السائرین*، به کوشش عبدالغفور روان‌فرهادی، تهران: مولی.
- جرجانی، میرسیدشریف (۱۳۷۵ق). *التعریفات*، قاهره.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (بی‌تا). *دیوان*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: دانشگاه تهران.
- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۴ش). *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۴۶ش). *تذکره الاولیاء*، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- غزالی، محمد (بی‌تا). *احیاء علوم‌الدین*، تحقیق الحافظ‌العراقی، بیروت: دارالجیبیل.
- غزالی، محمد (۱۳۷۴). *الاربعین*، ترجمه برهان‌الدین حمدی، تهران: اطلاعات.
- غزالی محمد (۱۳۷۲). *کیمیای سعادت*، به کوشش احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- غنی، قاسم (۱۳۸۰). *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران: زوار.
- قشیری، خواجه ابوالقاسم (۱۳۶۱). *رساله قشیریّه (ترجمه)*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۷۰). *مفاتیح‌الجنان*، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- کاشفی، ملاحسین (۱۳۷۵). *لب لباب مثنوی*، به اهتمام حاج نصرالله تقوی، تهران: اساطیر.
- گوهرین، سیدصادق (۱۳۶۷-۸۳). *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: ذره.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- معادیخواه، عبدالمجید (۳-۱۳۷۲). *فرهنگ آفتاب*، ۱۰ ج، تهران: ذره.
- مکی، ابوطالب (۱۳۸۱ق). *قوت‌القلوب*، تصحیح تحسین یازیجی، مصر: مطبعه‌البابی‌الجللی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). *مثنوی معنوی*، تهران: امیرکبیر.
- نسفی، عزالدین (۱۹۶۲م). *الانسان‌الکامل*، به تصحیح ماژیران موله، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- نهج‌البلاغه (۱۳۸۴). *ترجمه حسین استاد ولی*، تهران: اسوه.